

۲

چالش تمایز میان نظام مسئولیت

بین المللی ناشی از اعمال حق شرط مغایر

با موضوع و هدف معاهدات حقوق بشری

مهدی سلیمی مقدم^۱

دکتر محسن محبی^۲

دکتر رضا موسی زاده^۳

درجه مقاله: علمی - پژوهشی

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۲/۰۳/۲۱

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۱۰/۰۳

^۱. دانشجوی دکتری حقوق بین الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه آزاد واحد تهران جنوب ایران
vekalat8000@gmail.com

^۲. نویسنده مسئول، مدیر گروه حقوق بین الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه آزاد واحد علوم تحقیقات تهران، ایران
sd.mohebi@gmail.com

^۳. استاد دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه تهران، ایران
mousazadeh8@gmail.com

چکیده

مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها ناشی از اعمال حق شرط مغایر با موضوع و هدف معاهدات حقوق بشری یک تفاوت عمده با سایر انواع مسئولیت‌های بین‌المللی دارد و آن این‌که تخلف مزبور دولت اعمال‌کننده، حق شرط را نه تنها در برابر دولت‌های اعتراض‌کننده بلکه در مقابل کل جامعه بین‌المللی مسئول می‌نماید. سؤال اصلی که در این تحقیق که به صورت توصیفی-تحلیلی صورت گرفته است، این است که چه تمایزی میان نظام مسئولیت بین‌المللی ناشی از اعمال حق شرط مغایر با موضوع و هدف معاهدات بین‌المللی با پذیرش آن به‌ویژه در معاهدات حقوق بشری وجود دارد؟ نتیجه تحقیق حاضر با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی نشان می‌دهد که مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها ناشی از اعمال حق شرط مغایر با موضوع و هدف معاهدات حقوق بشری را می‌توان در ساختار انعطاف‌پذیر مواد ۱۹ و ۲۰ کنوانسیون بین‌المللی حقوق معاهدات دانست، در حالی که در ماده ۱۹، حق شرط در مرحله تنظیم یک معاهده بین‌المللی را در صورتی که مغایر با موضوع و هدف معاهده بداند، نمی‌پذیرد اما در ماده ۲۰ در مرحله پذیرش از سوی دولت‌ها، موردنظر قرار نمی‌دهد.

• واژگان کلیدی

مسئولیت بین‌المللی، اعمال، پذیرش، حق شرط، موضوع و هدف.

مقدمه

زمینه پژوهش: مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها ناشی از اعمال حق شرط مغایر با موضوع و هدف معاهدات حقوق بشری یک تفاوت عمده با سایر انواع مسئولیت‌های بین‌المللی دارد و آن این که تخلف مزبور دولت اعمال کننده، حق شرط را نه تنها در برابر دولت‌های اعتراض کننده بلکه در مقابل کل جامعه بین‌المللی مسئول بین‌المللی می‌نماید. از سوی دیگر مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها در این زمینه، در واقع تعارض میان جهان‌شمولی حقوق بشر در مقابل یکپارچگی آن‌هاست. استفاده از حق شرط و اعلامیه‌های یک-جانبه از سوی دولت‌ها در حالی که ظاهراً به دنبال جهان‌شمول کردن قواعد حقوق بشری است، یک حس ناامنی در میان فعالین حقوق بشر در ارتباط با ماهیت یکپارچه قواعد حقوق بشر به دست می‌دهد. جدا از این، تقابل گفتمان‌های جهان‌شمولی و یکپارچگی، مسئله تعارض حق شرط در معاهدات حقوق بشری با موضوع و هدف آن معاهدات وجود دارد.

از نظر این پژوهش، مساله موضوع و هدف معاهدات می‌بایستی از دو جنبه مورد بررسی قرار بگیرد، اولاً: در ارتباط با قانونی بودن حق شرط، بر مبنای تفاسیر موجود از کنوانسیون بین‌المللی حقوق معاهدات ۱۹۶۹ وین، حق شرط از زمره اعمال حاکمیتی یک‌جانبه دولت‌ها است و اصولاً نباید بر آن محدودیتی در نظر گرفت. ثانیاً: اعمال حق شرط نبایستی با موضوع و هدف معاهدات بین‌المللی به‌ویژه معاهدات حقوق بشری بین‌المللی در تعارض قرار بگیرد. در غیر این صورت، مورد پذیرش قرار نگرفته یا در صورت پذیرش مغایر با موضوع و هدف معاهدات بین‌المللی شده و موجبات مسئولیت بین‌المللی دولت‌های اعمال کننده حق شرط را فراهم می‌نماید. سؤال اصلی که در این تحقیق که به صورت توصیفی-تحلیلی صورت گرفته است، این است که مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها ناشی از اعمال حق شرط مغایر با موضوع و هدف معاهدات حق شرط با تأکید بر رویه قضایی بین‌المللی چگونه احراز می‌شود؟ نتیجه تحقیق حاضر نشان می‌دهد که با توجه به رویه قضایی بین‌المللی، مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها در این حوزه به‌صورت کلاسیک پذیرفته شده است ضمن این که دولت‌ها از این تکلیف برخوردارند تا در پرتوی اصول بنیادین و عمومی برابری و عدم تبعیض به حقوق بشر احترام گذاشته و این احترام را تضمین نمایند و این که هر گونه رفتار تبعیضی در ارتباط با حفاظت و وجود این چنین حقی از جمله حقوق کار، مسئولیت بین‌المللی دولت نقض کننده را فراهم می‌نماید. نهایتاً ضعف اصلی در زمینه مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها ناشی از اعمال حق شرط مغایر با موضوع و هدف معاهدات حقوق بشری را می‌توان در ساختار انعطاف‌پذیر مواد ۱۹ و ۲۰ کنوانسیون بین‌المللی حقوق معاهدات دانست. در حالی

که در ماده ۱۹، حق شرط در مرحله تنظیم یک معاهده بین‌المللی را در صورتی که مغایر با موضوع و هدف معاهده بدانند، نمی‌پذیرد اما در ماده ۲۰ در مرحله پذیرش از سوی دولت‌ها، موردنظر قرار نمی‌دهد. مسایل مرتبط با حق شرط بر معاهدات حقوق بشری بین‌المللی و مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها از این باب، یکی از پیچیده‌ترین و ابهام‌برانگیزترین حوزه‌های حقوق بین‌الملل معاهدات را تشکیل می‌دهند. پیچیدگی و ابهام برانگیزی حق شرط‌ها در حوزه معاهدات حقوق بشری بین‌المللی و مسئولیت بین‌المللی ناشی از آن تا حدودی زیادی به عدم تعیین تکلیف دقیق این نوع حق شرط‌ها و مسئولیت ناشی از آن باز می‌گردد (Cheema, 2021: 141). در کنار این اقدامات یک‌جانبه، مصادیق مختلفی را با خود به همراه دارند که از تحریم‌های یک‌جانبه (زمانی و فرهمندزاد، ۱۴۰۰: ۵) تا اعمال حق شرط بر معاهدات حقوق بشری در تغایر هستند. با وجود این، اعمال حق شرط برخلاف سایر اقدامات یک‌جانبه، یک رفتار موجب مسئولیت بین‌المللی نبوده بلکه با لحاظ شرایط مندرج در کنوانسیون حقوق معاهدات ۱۹۶۹، می‌تواند گاهی منشاء پایداری معاهدات نیز تلقی شود (اسماعیل تبار، ۱۳۷۸: ۵۵). اعمال حق شرط در معاهدات حقوق بشری از یک منظر دیگر نیز از اهمیت برخوردار است و آن این‌که از آن‌جا که اعمال حق شرط به حق برخورداری دولت‌ها از حاکمیت و اصل برابری حاکمیت دولت‌ها باز می‌گردد (سرتیپی، ۱۳۸۹: ۶۱). این سؤال نیز مطرح می‌شود که اعمال حاکمیت دولت‌ها بر اعمال هماهنگ قواعد حقوق بشری برتری دارد یا خیر؟

جدا از این، رعایت شرایط مندرج در کنوانسیون ۱۹۶۹ از جمله تطابق با هدف و موضوع معاهدات بین‌المللی از زمره التزامات دولت‌های اعمال‌کننده حق شرط است؛ با این حال، در کنوانسیون فوق‌الذکر، حدود و چارچوبی برای تشخیص دقیق میزان انطباق حق شرط با هدف و موضوع معاهدات مشخص نشده است و این چالش به ویژه در معاهدات حقوق بشری، مهم‌تر می‌گردد. ضعف دیگری که در این زمینه وجود دارد، آن است که با توجه به پیش‌بینی حق شرط در مواد ۱۹ و ۲۰ کنوانسیون ۱۹۶۹ و این‌که در ماده ۱۹ در زمان تنظیم یک معاهده بین‌المللی، حق شرط مغایر با موضوع و هدف معاهده حقوق بشری ممنوع اعلام شده است اما در زمان پذیرش از سوی دولت‌ها ممنوع اعلام نشده است، این پرسش را ایجاد می‌نماید که آیا حق شرط مغایر با موضوع و هدف معاهده بایستی از سوی دولت‌ها ردّ شوند تا باطل اعلام گردند یا این‌که صرف اعلام یک حق شرط مغایر با موضوع و هدف معاهده بدون این‌که از سوی دولت‌ها ردّ شود، باطل است.

البته برخی از دولت‌ها به دلیل این‌که آثار حقوقی متفاوتی که بین اعمال حق شرط و اعلامیه تفسیری وجود دارد، بین این دو موضوع تفکیک قائل می‌شوند. برای نمونه، گاهی اعلامیه‌های تفسیری

می‌توانند دارای اثرات حقوقی مهم‌تری نسبت به حق شرط باشند و این امر موردی است (United Nations, 2011:5). مفهوم این امر آن است که زمانی که صحبت از مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها به دلیل اعمال حق شرط مغایر با موضوع و هدف معاهده بین‌المللی می‌شود، نبایستی این امر بدان معنا تلقی گردد که دولت‌ها در صورت اعمال اعلامیه تفسیری مغایر با موضوع و هدف معاهده بین‌المللی، مطلقاً دارای مسئولیت بین‌المللی تلقی نمی‌شوند؛ چرا که بسته به اثر حقوقی که یک اعلامیه تفسیری ممکن است داشته باشد، مسئولیت بین‌المللی را ضرورت بخشد.

در هر صورت، همان‌گونه که گفته شد، حق شرط مغایر با موضوع و هدف عمدتاً در معاهدات حقوق بشری منشاء اختلاف نظرات فراوانی است و در این راستا، عدم تعیین دقیق میزان انطباق در معاهدات اخیر، موجب انتقادات فراوانی به‌ویژه از سوی کنش‌گران حقوق بشری شده است از جمله برخی به این موضوع اشاره نموده‌اند که افزایش حداکثری اعضای معاهدات حقوق بشری در قبال به مخاطره انداختن یکپارچگی آن‌ها و میزان تحت تاثیر قراردادن ماهیت این معاهدات توسط حق شرط‌ها، یک تعارض آشکار ناظر بر رعایت استانداردهای حقوق بشری است (ایرنه، ۱۳۹۸: ۸۳). این تعارض زمانی آشکارتر می‌شود که در زمان تصویب معاهدات بین‌المللی به‌ویژه معاهدات حقوق بشری، عدم توافق کامل دولت‌ها بر همه مفاد این معاهدات، امری غیرمعمول نیست و دولت‌های اعمال‌کننده حق شرط در چنین مواردی عموماً به ضرورت احترام به اصل حاکمیت و عنصر رضایت استناد می‌کنند (اعلائی، ۱۳۹۴: ۷۶). نهایتاً بایستی گفت که حق شرط به‌ویژه در معاهدات حقوق بشری از آن رو اهمیت دارد که حدود و چارچوب مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها را نیز مشخص می‌نماید. به عبارت دیگر، در مواردی که دولتی مبادرت به اعمال حق شرط نموده و این حق شرط از سوی سایر دولت‌ها مورد پذیرش قرار می‌گیرد، نمی‌توان در روابط فی‌مابین آن‌ها، مسئولیت بین‌المللی دولت اعمال‌کننده حق شرط را در موارد تحت‌الشمول این حق مطالبه نمود (تقی زاده انصاری و بیرانوند، ۱۳۹۳: ۱).

نهادهای نظارت‌کننده بین‌المللی در زمینه حمایت‌های حقوق بشری در سال‌های اخیر، آمادگی خود را نسبت به حمایت از تمامیت معاهدات حقوق بشری اعلام نموده‌اند. می‌توان خاطر نشان ساخت که با الهام از ضوابطی که از سوی دیوان بین‌المللی دادگستری در نظریه مشورتی ۱۹۵۱ آن در ارتباط با «حق شرط‌ها بر کنوانسیون پیش‌گیری و مجازات جرم نسل‌کشی» آمده است، نظام کنونی حق شرط‌ها که در دو کنوانسیون بین‌المللی حاکم بر معاهدات (مواد ۱۹-۲۳) مندرج شده است و اعمال حق شرط‌ها را در پرتو انطباق با هدف و موضوع معاهده قرار می‌دهد. این چنین نظامی منجر به از هم گسیختگی تعهدات متعارف و معمول دولت‌ها نسبت به معاهدات حقوق بشری بین‌المللی می‌گردد و برای این

معاهدات که از ارزش‌های والای انسانی الهام گرفته‌اند و در تطابق با مفهوم تضمین امنیت دسته‌جمعی هستند، نامتناسب به نظر می‌رسد. نظام حق شرط‌های مزبور از ناکارآمدی‌ها و ضعف‌های جدی رنج می‌برد زمانی که از نظام حقوق معاهدات بین‌المللی به قلمروی حقوق بین‌الملل بشر وارد می‌شویم.^۱ در ابتدای امر، ضرورتی به تفکیک بین معاهدات حقوق بشری و معاهدات کلاسیک وجود نداشته و نمی‌بایستی به صورت انتزاعی به رویه قضایی و شبه قضایی نهادهای بین‌المللی نظارت‌کننده حقوق بشری استناد نمود (Guide to Practice on Reservations to Treaties 2011, 2014: 11).

اگرچه دو کنوانسیون بین‌المللی حقوق معاهدات (۱۹۶۹ و ۱۹۸۶) پذیرش حق شرط‌هایی را که با موضوع و هدف معاهده در تعارض می‌باشند؛ ممنوع اعلام کرده است. با این حال، مسایل مختلفی وجود دارد که بی‌پاسخ باقی مانده‌اند. ضابطه انطباق‌پذیری در روابط با دولت‌هایی اعمال می‌شود که به‌طور موثر به حق شرط‌ها اعتراض می‌نمایند اگرچه این حق شرط‌ها تحت تأثیر عواملی از جمله سیاسی بوده و ارتباط کامل و محض با مغایرت با موضوع و هدف معاهده و اعتراض دولت‌های مخالف ندارد. این چنین سکوت یا رضایت ضمنی ظاهراً اعمال ضابطه انطباق‌پذیری حق شرط با موضوع و هدف معاهده را تضعیف می‌نماید. به‌علاوه، دو کنوانسیون بین‌المللی حقوق معاهدات که در این‌جا مورد اشاره قرار گرفته‌اند، در ارتباط با تأثیرات حقوقی حق شرط‌های غیرقابل‌پذیرش یا اعتراض به حق شرطی که با موضوع و هدف معاهده مورد نظر مغایرت دارد، موضع صریحی اتخاذ ننموده‌اند. آن‌ها روشن نمی‌سازند که نهایتاً کدام نهاد یا ارگان است که بایستی قابلیت‌پذیرش یا عدم قابلیت‌پذیرش حق شرط یا انطباق‌پذیری یا عدم انطباق‌پذیری حق شرطی با موضوع و هدف معاهده‌ای را تعیین نماید (Mayer, 1995: 23).

جنبه نوآوری نگارش این مقاله از چند بُعد است اولاً: برخلاف تحقیقات پیشین که صرفاً بعد تأثیرگذاری حق شرط در معاهدات حقوق بشری بین‌المللی را مورد تأکید قرار داده است، این مقاله به موضوع مهم مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها ورود پیدا کرده است. ثانیاً: رویکرد پژوهش‌هایی که در حوزه ارتباط حقوق بین‌الملل بشر و حق شرط صورت گرفته است، بر رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه کنوانسیون نسل‌زدایی ۱۹۵۱ استوار است. این در حالی است که به جز این رأی، مقاله حاضر به رویه‌های قضایی دیگری نیز پرداخته است. این مقاله به روش توصیفی-تحلیلی به رشته تحریر نگاشته شده است و به دنبال پاسخ به این سؤال است که مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها ناشی از اعمال حق شرط مغایر با موضوع و هدف معاهدات حقوق بشر با توجه به رویه قضایی بین‌المللی چیست؟ در این راستا، در قسمت نخست به نظام حقوقی بین‌المللی حاکم بر اعمال حق شرط مغایر با موضوع و هدف معاهدات

¹ the American Convention on Human Rights, article 75

حقوق بشری با تاکید بر اسناد بین‌المللی اختصاص پیدا کرده است. در قسمت دوم، مقاله حاضر به موضوع «اقدامات در راستای مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها ناظر بر اعمال حق شرط مغایر با موضوع و هدف معاهدات حقوق بشر» پرداخته شده است. در بخش آخر این مقاله نیز به «رویه قضایی بین‌المللی ناظر بر مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها ناظر بر اعمال حق شرط مغایر با موضوع و هدف معاهدات حقوق بشری» پرداخته شده است.

۱- نظام حقوقی بین‌المللی حاکم بر اعمال حق شرط مغایر با موضوع و هدف معاهدات حقوق بشری با تاکید بر اسناد بین‌المللی

در بخش نخست این تحقیق به نظام حقوقی بین‌المللی حاکم بر اعمال حق شرط مغایر با موضوع و هدف معاهدات حقوق بشری با تاکید بر اسناد بین‌المللی مرتبط پرداخته می‌شود. این بخش به دو قسمت می‌گردد که قسمت اول به نظام حقوقی بین‌المللی حاکم بر اعمال حق شرط مغایر با موضوع و هدف معاهدات حقوق بشری و قسمت دوم به رویکرد اسناد بین‌المللی نسبت به اعمال حق شرط مغایر با موضوع و هدف معاهدات حقوق بشری اختصاص پیدا می‌نماید.

۱-۱- نظام حقوقی بین‌المللی حاکم بر اعمال و پذیرش حق شرط مغایر با موضوع و هدف

معاهدات حقوق بشری

به‌طور کلی، نظام حقوقی بین‌المللی حاکم بر حق شرط مغایر با موضوع و هدف معاهدات حقوق بشری در دو سطح متفاوت عمل می‌نماید. اولاً، در سطح اعمال آن‌ها و ثانیاً، در سطح پذیرش آن‌ها و همین امر موجب تنظیم دو ماده جداگانه در کنوانسیون بین‌المللی حقوق معاهدات یعنی مواد ۱۹ و ۲۰ شده است. این در حالی است که اگرچه در ماده ۱۹ بر تعهد دولت‌ها بر عدم اعمال حق شرط مغایر با موضوع و هدف معاهده حقوق بشری تاکید شده است اما در مرحله پذیرش، این الزام برعهده دولت‌های پذیرنده قرار داده نشده است (Akstineinene, 2013: 71). نظام کنونی حق شرط‌ها در حقوق بین‌الملل، اعمال حق شرط‌هایی را که احتمال اقدام نهادهای نظارتی بین‌المللی را که به واسطه معاهدات حقوق بشری ایجاد شده‌اند، مانع می‌شود و تحقق هدف و موضوع معاهده را توسط آن‌ها با مشکلاتی مواجه می‌سازد، مجاز می‌شمرد (Lijnzaad, 2022: 41). کنوانسیون‌های فوق‌الذکر وین نه تنها سازوکاری را برای تشخیص انطباق‌پذیری حق شرطی با موضوع و هدف یک معاهده خاص ایجاد نمی‌نمایند بلکه مانع برخی حق شرط‌ها یا محدودیت‌ها در پذیرش صلاحیت نهادهای حمایت‌کننده بین‌المللی نمی‌گردند (

Wheatley, 2019a: 119). نظام کنونی حق شرطها که در رویه دیوان بین‌المللی دادگستری و دو کنوانسیون بین‌المللی حقوق معاهدات منعکس شده است، خود را در روابط بین دولت‌ها متمرکز نموده و کاملاً با رویه معاهداتی که ذی‌نفعان نهایی آن، ابنای بشری بوده و نه دولت‌ها، در تعارض می‌باشند. معاهدات حقوق بشری که قطعاً نظام حق شرطهایی را که آن‌ها را از نقطه نظر قراردادی و اراده دولت‌ها مدنظر قرار می‌دهد، تمامیت و انسجام معاهدات حقوق بشری را زیر سؤال برده و امکان از هم گسیختگی آن‌ها را فراهم نموده و تصمیم نهایی در مورد اعمال محدوده تعهدات متداول حقوق بشری‌شان را در حیطة صلاحدید آن‌ها قرار می‌دهد (Wheatley, 2019b: 119).

۱-۲- رویکرد اسناد بین‌المللی ناظر بر مسئولیت بین‌المللی ناظر بر اعمال حق شرط

مغایر با موضوع و هدف معاهدات حقوق بشری

رویکرد اسناد بین‌المللی ناظر بر مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها ناظر بر اعمال حق شرط مغایر با موضوع و هدف معاهدات حقوق بشری نیز از اهمیت برخوردار است چرا که در رویه قضایی بین‌المللی نیز با تأکید بر همین اسناد بین‌المللی است که مسئولیت بین‌المللی ناظر بر اعمال حق شرط مغایر با موضوع و هدف معاهدات حقوق بشری احراز می‌گردد. در ادامه در دو قالب جهانی و منطقه‌ای به این رویکرد پرداخته می‌شود.

۱-۲-۱- در سطح جهانی

از آن‌جا که دو کنوانسیون بین‌المللی حقوق معاهدات ۱۹۶۹ و ۱۹۸۶، هیچ‌گونه اشاره‌ای به اعمال عینی انطباق‌پذیری یا عدم انطباق‌پذیری حق شرطی با موضوع و هدف معاهده ننموده‌اند، آن‌ها بایستی به صورت موردی و ذهنی از سوی خود دولت‌های عضو به نحوی اعمال شوند که تنها دولت‌های اعمال‌کننده حق شرط از محدوده حق شرطهای اعمال شده اطلاع داشته باشند. علی‌رغم تلاش‌هایی که در سطح کارشناسی برای نظام‌مند نمودن رویه دولت‌ها در ارتباط با این موضوع صورت پذیرفت، اجتناب از این امر مشکل خواهد بود که این چنین رویه‌ای با ابهامات و عدم قطعیت‌های متعددی مواجه بوده و تا به امروز ناقص مانده است (J.M Ruda, 1975: 62). این ابهامات، به هیچ وجه برای معاهدات حقوق بشری که سازوکارهای نظارت بین‌المللی حقوق بشری بدان‌ها داده نشده است، رضایت‌بخش نیست. همین تصویر کلی از عدم تعریف است که کمیسیون حقوق بین‌الملل را از سال ۱۹۹۸ به سمت آماده‌سازی طرح پیش‌نویس دستورالعمل حق شرط دولت‌ها سوق داده است (United Nations

Report,1998:198). در این دستورالعمل، هیچ‌گونه اشاره‌ای به تعریف موضوع و هدف مجدداً نشده است و صرفاً به مصادیق حق شرط‌هایی پرداخته شده است که با موضوع و هدف معاهده می‌توانند در تعارض باشند برای نمونه در قسمت ۳.۱.۹ به حق شرط‌هایی پرداخته است که با یک قاعده آمره بین‌المللی در تعارض قرار می‌گیرند و در بخش ۳.۱.۱۰ به این امر تصریح می‌شود که «حق شرط‌ها علیه حقوق غیرقابل تغییر و اساسی نمی‌توانند از سوی یک دولت تنظیم شوند مگر این‌که با حقوق و تعهدات اساسی که از یک معاهده ناشی می‌شوند، غیرمنطبق نباشند». بنابراین، آنگونه که نتیجه گرفته می‌شود، این است که برای نمونه در مورد این نوع حق شرط، معیار بطلان نه مغایرت با موضوع و هدف معاهده بلکه مغایرت با حقوق و تعهدات اساسی که از یک معاهده ناشی می‌شود، دانسته شده است که به نظر می‌رسد که یک ضابطه جدید باشد. (Hill,2016:1129)

می‌توان توجهات را در این زمینه از جمله در زمینه یافتن فهرست جامعی از حق شرط‌های دولت‌های عضو میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و مشکلات عملی که بواسطه بسیاری از حق شرط‌های دولت‌های عضو کنوانسیون بین‌المللی محو تمامی اشکال تبعیض علیه زنان ایجاد شده‌اند؛ معطوف نمود، به دلیل استمرار عدم کفایت و ناقص بودن نظام موجود حق شرط‌ها، یافتن اظهارنظرهای مختلف در دکتترین حقوقی بشری بین‌المللی ناظر بر عدم رضایت این چنین نظامی از یک سو (D.Shelton,2009:1) و آمادگی نهادهای نظارت‌کننده حقوق بشری برای اعمال صلاحیت برای اعمال ضوابط انطباق‌پذیری حق شرط‌ها با موضوع و هدف معاهدات حقوق بشری (Clark,1991:281) و کمک به اطمینان یافتن از تمامیت و انسجام معاهدات حقوق بشری مرتبط از سوی دیگر تعجب برانگیز نمی‌باشد.

۱-۲-۲- در سطح منطقه‌ای

در سطح منطقه‌ای، در قضیه بلیوس در مقابل سوییس (۱۹۸۸) بود که دادگاه اروپایی حقوق بشر، حق شرط اعمال شده از سوی دولت سوییس بر کنوانسیون اروپایی حقوق بشر را مغایر با هدف و موضوع معاهده اعلام نمود. در همین راستا نیز دادگاه آمریکایی حقوق بشر در دومین و سومین نظریات مشورتی خود (۱۹۸۲-۱۹۸۳) به مشکلات تحول و چرخش کامل و صرف از نظام حق شرط‌های مندرج در کنوانسیون بین‌المللی حقوق معاهدات ۱۹۶۹ به قلمروی حمایت بین‌المللی حقوق بشری اشاره نمود (H. Gueye et alli versus France (Dipla,1994:18). در سطح جهانی، کمیسیون حقوق بشر ملل متحد در قضیه France (۱۹۸۹) علی‌رغم حق شرط دولت خوانده (فرانسه) بر میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و

سیاسی، اشعار داشت که مسئله مورد نظر بر مبنای میثاق مزبور، قابل توجیه بوده و نتیجه گرفت که نقض ماده ۲۶ این سند صورت گرفته است. همین کمیسیون در اظهار نظر عمومی شماره ۲۴ خود (نوامبر ۱۹۹۴) نتیجه گرفت که مقررات دو کنوانسیون بین‌المللی حقوق معاهدات (۱۹۶۹ و ۱۹۸۶) و قواعد کلاسیک راجع به حق شرط‌ها که مبتنی بر اقدام متقابل بوده‌اند با معاهدات حقوق بشر مغایرت دارد و از آن‌جا که میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی یک معاهده حقوق بشری محسوب می‌گردد، مسئله انطباق‌پذیری حق شرط با موضوع و هدف معاهده به جای آن‌که در صلاحدید دولت‌های عضو قرار بگیرد می‌بایستی به صورت عینی بر مبنای اصول قضایی از سوی کمیسیون حقوق بشر تعیین شود. با توجه به ویژگی حقوق بین‌الملل بشر، به نظر می‌رسد که فضای زیادی برای تصمیم‌گیری در مورد انطباق‌پذیری حق شرط‌ها با موضوع و هدف معاهدات حقوق بشر بین‌المللی توسط نهادهای نظارت‌کننده حقوق بشری که به واسطه معاهدات مزبور ایجاد شده‌اند تا دولت‌های عضو وجود داشته باشد و البته بایستی به ویژگی خاص هر یک از معاهدات حقوق بشری بین‌المللی اشاره نمود. از سوی دیگر، با توجه به رویه قضایی دو دادگاه اروپایی و آمریکایی حقوق بشر نظام فردگرایانه حق شرط توسط دولت‌ها به نظر نمی‌رسد که با مفهوم سازوکار کنترل دسته‌جمعی که متناسب با معاهدات حقوق بشری است، هم‌راستا باشد. آرای صادره از دو دادگاه فوق در موارد متعددی در ارتباط با انطباق‌پذیری حق شرط دولت‌های عضو با موضوعات و اهداف معاهدات حقوق بشری تحت نظارتشان علی‌رغم این واقعیت صادر شده‌اند که بر مبنای مواد ۶۴ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر و ۷۵ کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر چنین وظیفه‌ای بدان‌ها تفویض نشده است.

۲- اقدامات در راستای مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها ناظر بر اعمال حق شرط مغایر با موضوع و هدف معاهدات حقوق بشری

اقداماتی در راستای مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها ناظر بر اعمال حق شرط مغایر با موضوع و هدف معاهدات حقوق بشری صورت گرفته است که این اقدامات می‌تواند در دو سطح دکتترین و کمیسیون حقوق بین‌الملل سازمان ملل متحد تقسیم‌بندی شود که در ادامه بدان‌ها پرداخته می‌شود.

۲-۱- در سطح دکتترین

با توجه به ابهامات و خلاءهای موجود در نظام کنونی حق شرط‌های معاهدات بین‌المللی در دو کنوانسیون حقوق معاهدات ۱۹۶۹ و ۱۹۸۶، پیشنهادهایی در دکتترین معاصر مطرح شده‌اند که هدفشان

کاهش تنش به منظور اعمال متناسب معاهدات حقوق بشری در موضوع حق شرطها است. یکی از پیشنهادهای مندرج ساختن عبارت صریحی در مقررات معاهدات حقوق بشری است بدین نحو که هیچگونه حق شرطی را مورد پذیرش قرار نمی‌دهند و به عبارتی مربوط به حقوق بنیادین غیرقابل تخلف می‌باشند. به عبارت دیگر، حقوق خاصی در کنوانسیون‌های حقوق بشری به‌عنوان حق بنیادین انتخاب شده که در هیچ مورد ذهنی و عینی، دولت‌ها حق اعمال حق شرط را بر آن‌ها ندارند. دومین پیشنهاد آن است که دولت‌ها تا زمانی حق اعمال حق شرط بر کنوانسیون حقوق بشری دارند که درصدد هماهنگ‌سازی نظم حقوقی داخلی‌شان با حق شرطها هستند. سومین پیشنهاد آن است که حق شرط دولت‌ها بر معاهدات حقوق بشری بین‌المللی که ظاهراً با موضوع و هدف این معاهدات در تعارض می‌باشند؛ به‌عنوان امری که دارای جنبه موقت داشته و نماد نهایی و رسمی اعلام رضایت دولت اعمال‌کننده حق شرط تلقی نمی‌شود، در نظر گرفته شود. راه حل چهارم، پذیرش یک نظام دارای اختیارات مساوی پذیرش حق شرطها بوده که از ویژگی هنجاری معاهدات حقوق بشری دفاع نموده و در این زمینه به نمونه نادر کنوانسیون محو تمامی اشکال تبعیض نژادی توجه شده است. پیشنهاد پنجم، تشریح و توضیح دستورالعمل‌هایی هرچند الزام‌آور در مورد قواعد موجود کنوانسیون‌های حقوق معاهدات ۱۹۶۹ و ۱۹۸۶ در ارتباط با حق شرط بوده که عملاً جایگاه آن‌ها را در حقوق بین‌الملل معاهدات تشریح نماید. پیشنهاد ششم، راه‌اندازی نظام‌های نظارتی و ارزیابی دوره‌ای حق شرطها در کنوانسیون‌های حقوق بشری بوده است، چرا که دولت‌های اعمال‌کننده حق شرط پس از گذشتن دوره‌ای، نسبت به اعراض از حق شرطهای خود اقدام نموده‌اند.

۲-۲- در سطح کمیسیون حقوق بین‌الملل

فعالیت اخیر کمیسیون حقوق بین‌الملل ملل متحد در ارتباط با موضوع «حقوق و رویه ناظر بر حق شرط‌های معاهدات» وجود مسائلی را که در پرتوی موضوع حق شرطها برای عملکرد نهادهای نظارت‌کننده حقوق بشری بر طبق قوانین بین‌المللی حقوق معاهدات ممکن است مطرح گردد، شناسایی نموده است. بحث‌های ۱۹۹۷ کمیسیون حقوق بین‌الملل به‌طور موثری بر مسئله قابلیت اعمال نظام حق شرطهای کنوانسیون‌های بین‌المللی حقوق معاهدات در ارتباط با معاهدات حقوق بشری متمرکز شده است. اگرچه دیدگاه غالب در مباحثات کمیسیون مبتنی بر تغییرناپذیری مقررات کنوانسیون‌های فوق حاکم بود اما این امر تصدیق گردید که نظام حق شرطها می‌بایستی با توجه به خلاءهای موجود به ویژه در زمینه حق شرطهای غیرقابل پذیرش اصلاح گردد (B.Clark, 1991:281).

در جلسات کمیسیون، این امر مورد پذیرش قرار گرفت که نهادهای متعارف حمایت‌کننده حقوق بشری که از ماهیت قضایی برخوردارند از جمله دادگاه اروپایی حقوق بشر و دادگاه آمریکایی حقوق بشر در زمانی در مورد قابلیت پذیرش یا غیرقابل پذیرش بودن حق شرطها اعلام نظر نموده‌اند که برای اعمال وظایفشان، ضروری بوده است. این چنین ملاحظاتی در سند «ملاحظات ابتدایی حق شرطهای ناظر بر معاهدات چندگانه آمره از جمله معاهدات حقوق بشری» که از سوی کمیسیون حقوق بین‌الملل سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۷ میلادی مورد پذیرش قرار گرفته‌اند، انعکاس یافته است. به نظر می‌رسد که دلایل مبرمی برای طرح مسائل بیشتر در این زمینه وجود داشته باشد و کار مربوطه کمیسیون حقوق بین‌الملل سازمان ملل متحد در ارتباط با این موضوع می‌تواند به راه‌حلهایی منتهی شده که برای نهادهای نظارت‌کننده حقوق بشری تا حدودی اقناع‌کننده می‌باشد که از نقطه آغازین شناسایی ویژگی خاص معاهدات حقوق بشری شروع شده باشد و به پیامدهای قضایی برای برخورد با مسئله حق شرطها که از شناسایی آن نشات می‌پذیرد، دقت نموده باشد.

به هر حال، ظاهراً غیرمحمتمل به نظر می‌رسد که کمیسیون حقوق بین‌الملل در صدد تعقیب رویکرد مزبور باشد. کمیسیون در نسخه جدیدتر پیش‌نویس دستورالعمل‌ها ناظر بر حق شرطها بر معاهدات» (۲۰۰۳) از دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی خواسته است تا یک ارزیابی مقطعی از حق شرطهایشان بر معاهدات صورت داده و در صورتی که حق شرط مورد نظر، دیگر اهداف آن‌ها را تامین نمی‌نماید، نسبت به اعراض از آن اقدام نمایند (A. Marchesi, 2003: 172). این چنین ارزیابی مقطعی همان‌گونه که کمیسیون حقوق بین‌الملل اشاره نموده است، بایستی توجه خاص به هدف حفاظت از تمامیت و انسجام معاهدات چندجانبه داشته باشد. به همین واسطه است که پیش‌نویس دستورالعمل فوق در ماده ۲.۵.۳. خود از نگرانی‌ها و دغدغه‌های نهادهای نظارت‌کننده به‌ویژه در زمینه حقوق بشر برای مورد خطاب قراردادن دولت‌ها در زمینه بررسی مجدد حق شرطهایشان و در صورت امکان اعراض از آن‌ها اشاراتی داشته است (P.M. Dupuy, 1984: 50). کمیسیون حقوق بین‌الملل هم چنین اشعار داشته است: «ارجاع به تمامیت معاهدات چندجانبه، اشاره‌ای به نواقص حق شرطها دارد که ممکن است تمامیت نظام معاهداتی را زیر سؤال ببرد.» (Cancado Trindade, 1983: 410).

می‌توان خاطر نشان ساخت که معاهدات حقوق بشری زمانی که نوبت به محکومیت و پایان دادن و تعلیق اجرای معاهدات می‌رسد مورد اشاره قرار می‌گیرند. به نظر می‌رسد که تفویض اختیار تصمیم‌گیری در مورد انطباق‌پذیری یا عدم انطباق‌پذیری حق شرطها با موضوع و هدف معاهدات حقوق بشری به نهادهای داخلی نظارت‌کننده حقوق بشری که توسط معاهدات حقوق بشری صورت می‌پذیرد، در تطابق

بیشتر با ماهیت معاهدات مزبور بوده و با ویژگی عینی تعهدات متعارف حمایت از حقوق بشر هم‌خوانی بیشتری دارد (A.A. Cançado, 1978: 157).

یک منطق معمول و همیشگی برای انتساب اختیار حفاظت از تعهدات حقوق بشری به نهادهای قضایی داخلی و بین‌المللی، حمایت از یکپارچگی و انسجام معاهدات حقوق بشری و تصمیم‌گیری عادلانه و عینی در مورد حق شرط‌های اعمال شده از ناحیه دولت‌های عضو می‌باشد. این چنین نظام تصمیم‌گیری عادلانه و عینی فرآیند نهادسازی تدریجی حمایت بین‌المللی از حقوق بشر به‌علاوه ایجاد یک نظم واقعی عمومی بین‌المللی مبتنی بر احترام کامل و رعایت موازین حقوق بشری بین‌المللی را تقویت می‌نماید. برای جریان کنونی انسانی‌سازی حقوق بین‌الملل، لازم بوده تا قلمروی حقوق معاهدات را در بر گرفته که به‌طور سنتی در برابر نمودهای اراده‌گرایی دولت‌ها بوده است.

به‌نظر می‌رسد که از نقطه نظر جامعه بین‌المللی که به صورت حداقلی ساختار یافته است، نظام حق شرط‌ها مراحل اولیه تکوین خود را پشت سر گذاشته است. ضرورت مبرمی برای توسعه یک نظام تصمیم‌گیری عینی در مورد انطباق‌پذیری یا عدم انطباق‌پذیری حق شرط‌ها با موضوع و هدف معاهدات حقوق بشری وجود دارد. نمی‌توان از نظر دور داشت که دیوان بین‌المللی دادگستری در رأی مشورتی سال ۱۹۵۱ خود به یک شیوه مبتکرانه، ویژگی خاص کنوانسیون پیشگیری و مجازات جرم نسل ۱۹۴۸ را به رسمیت شناخت با این حال تمامی پیامدهای قضایی نظام حق شرط‌ها بر معاهدات را برشمرد. در این ارتباط، کنوانسیون ۱۹۴۸ مقرر نموده است:

«... دولت‌های عضو هیچ‌گونه منفعت شخصی ندارند؛ آن‌ها صرفاً یک منفعت مشترک دارند و آن نیز

تحقق اهداف عالی است که دلیل انعقاد کنوانسیون بوده است. در نتیجه، در کنوانسیون از این نوع، نمی‌توان از مزیت‌ها و معایب شخصی حفظ تعادل کامل قراردادی بین حقوق و تکالیف صحبت نمود. آرمان‌های عالی که الهام بخش کنوانسیون بوده‌اند مبنا و معیار مقررات آن بوده است.»

یکی از پیشنهادهایی که در زمینه ارتباط میان حقوق بین‌الملل بشر و حقوق بین‌الملل معاهدات مطرح شده است آن است که توسعه و تحولات موازین حقوق بین‌الملل بشر که مبنای آن بشریت بوده است، به ضرر حقوق بین‌الملل معاهدات که مبتنی بر اراده‌گرایی دولت‌ها است، حرکت نموده است با این حال به‌نظر می‌رسد که چنین استدلالی صحیح نیست چرا که هنجارهای حقوق بین‌الملل معاهدات از جمله مواردی که در دو کنوانسیون بین‌المللی حقوق معاهدات ذکر شده‌اند، می‌توانند به نحو برجسته‌ای از تأثیر حقوق بین‌الملل بشر غنی شوند و روابط حقوقی تحت نظم خود را علاوه بر بین‌الدولی به درون دولتی توسعه دهند. به نظر می‌رسد که به جای اعمال دکترین از بین بردن حق شرط در معاهدات

حقوق بشری بین‌المللی بایستی درصدد نحوه و سازوکار انطباق‌پذیری حق شرط‌ها با موضوع و هدف معاهدات حقوق بشری بود چرا که عدم امکان اعمال حق شرط‌ها با واقعیت جامعه بین‌المللی در تعارض بوده است.

۳- رویه قضایی بین‌المللی ناظر بر مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها ناظر بر اعمال حق شرط مغایر با موضوع و هدف معاهدات حقوق بشری

رویه قضایی بین‌المللی ناظر بر مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها ناظر بر اعمال حق شرط مغایر با موضوع و هدف معاهدات حقوق بشری، سهم مؤثری در توسعه این حوزه داشته است و در ادامه به دو رویکرد دیوان بین‌المللی دادگستری و دیوان بین‌الملل حقوق دریاها پرداخته می‌شود.

۳-۱- در دیوان بین‌المللی دادگستری

دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه کانال کورفو به رعایت تعهدی که مبتنی بر معاهده نبوده بلکه در مقابل بر پایه «برخی از اصول کلی و شناخته شده یعنی ملاحظات بنیادین بشری که حتی در زمان صلح نسبت به جنگ، ضروری‌تر است» (ICJ, 1949: 22) اشاره کرده است. در قضیه تنگه کورفو، دیوان از اصول حقوق بشری در قالب اصلی، به‌عنوان راهنما و ابزاری برای تفسیر قواعد موجود حقوق بین‌الملل استفاده کرده است. تعهدات موردنظر در رأی تنگه کورفو بر مبنای قواعد مندرج در کنوانسیون چهارم لاهه ۱۹۰۷ که تنها در دوره مخاصمه قابل اعمال است، استوار نیست بلکه مبتنی بر برخی اصول کلی شناخته شده، مثل اصول اولیه بشری است که به صورت دقیق‌تر در دوران صلح قابل اعمال هستند. این اصول در موضوع این پرونده، خاص عبارت‌اند از: اصل آزادی ارتباطات دریایی و تعهد همه دولت‌ها بر عدم استفاده زیان‌بار از سرزمین خود بر علیه سایر دولت‌ها. (بیگ زاده، تاور، ۱۳۹۶: ۱۷) هم‌چنین دیوان رعایت قواعد مربوط به اصول اولیه انسانی را به طریق اولی در دوران صلح ضروری می‌شناسد، قواعدی که اعمال آن در دوران صلح ضروری‌تر است. دو سال بعد، دیوان در رای مشورتی خود در مورد اعمال حق شرط بر کنوانسیون پیش‌گیری و مجازات جرم نسل‌کشی (۱۹۵۱) به «ویژگی‌های خاص» کنوانسیون منع نسل‌کشی اشاره نموده و بیان می‌دارد:

«اصولی که مربوط به کنوانسیون هستند، اصولی هستند که بر دولت‌ها الزام آور بوده ولو آن‌که هیچ تعهد معمولی را به بار نیاورند. این کنوانسیون برای اهداف کاملاً بشردوستانه و متمدانه مورد پذیرش قرار گرفته است. در یک چنین کنوانسیونی، دولت‌های متعاهد هیچ‌گونه منفعت خاص حقوقی ندارند؛ آن‌ها

نهایتاً یک منفعت مشترک یعنی تحقق آن دسته از اهداف عالی که مورد نظر کنوانسیون هستند، دارند. نهایت این‌که در یک کنوانسیون از این نوع، نمی‌توان از مزیت‌ها یا مضرات شخصی به دولت‌ها صحبت نمود بلکه بایستی در مقابل از تعادل کامل قراردادی بین حقوق و تکالیف صحبت نمود.» (ICJ, 1951:23) اکثریت قضاات دیوان در نظر مشورتی کنوانسیون نسل‌کشی یک رویکرد منعطف را اتخاذ کردند که به یک دولت اعمال‌کننده حق شرط اجازه می‌داد تا زمانی که شرط با هدف و موضوع کنوانسیون ناسازگار نباشد، عضو کنوانسیون شود و بر این اساس دولت‌ها صرفاً با اشاره به هدف و موضوع معاهده است که باید اعتراضات خود را نسبت به حق شرط دولت دیگر ارائه کنند (ICJ, 1951:24). منطق این رویکرد این بود که در صورتی حق شرط به امور حاشیه‌ای کنوانسیون مربوط باشد، کشورهای نباید مانع عضویت دولت‌های اعمال‌کننده حق شرط در کنوانسیون شوند. تصور می‌شد که این امر موجب مشارکت بیشتر دولت‌ها در تصویب معاهدات چندجانبه خواهد شد. و در نتیجه، روند تدوین قواعد حقوق بین‌الملل از طریق معاهدات افزایش می‌یابد. ضمن اینکه سطح کافی از یکپارچگی معاهدات بین‌المللی را حفظ می‌کند تا این معاهدات بتوانند به خوبی عمل نمایند (Brien, 2001, 337). متعاقباً در قضیه نیکاراگوئه علیه ایالات متحده آمریکا (۱۹۸۶)، دیوان بین‌المللی دادگستری مجدداً به ملاحظات اولیه بشری اشاره نمود (ICJ, 1986:215) و اشعار داشت؛ تعهداتی هستند که بر عهده دولت‌ها قرار دارند و از حقوق معاهدات از جمله کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو ۱۹۴۹ حقوق بین‌الملل بشردوستانه نشأت نگرفته است، بلکه در مقابل از «اصول کلی حقوق بشردوستانه» مشتق شده‌اند که حقوق معاهدات، صراحت دقیقی در مورد آن‌ها دارد. شماری از قواعد ناظر بر اجرای حقوق بین‌المللی بشردوستانه نیز به صورت حقوق بین‌المللی عرفی درآمده است. علی‌الخصوص هر یک از طرف‌های درگیری باید از طریق نیروهای مسلح و سایر افراد و گروه‌هایی که تحت فرمان یا کنترل آن فعالیت می‌کنند، حقوق بین‌المللی بشردوستانه را رعایت کرده و رعایت آن را تضمین کنند، حقوق معاهدات در برخی زمینه‌ها صراحت داشته و در زمینه‌های دیگر، این اصول کلی حقوق بین‌الملل بشردوستانه است که اعمال می‌گردند.

۳-۲- دیوان بین‌المللی حقوق دریاهای

دیوان بین‌المللی حقوق دریاهای نیز به نوبه خود در رای M/V Saiga به ملاحظات بنیادین بشری استناد نمود. در زمینه بررسی چارچوب قواعد قابل اعمال حقوق بین‌الملل و توسل به زوری که توسط گینه در توقیف کشتی سایگا صورت گرفت، این دیدگاه بیان شد که کنوانسیون بین‌المللی حقوق دریاهای ۱۹۸۲ دربردارنده مقرر صریحی در ارتباط با توسل به زور علیه کشتی‌ها نمی‌باشد:

«حقوق بین‌المللی که به موجب ماده ۲۹۳ کنوانسیون بین‌المللی حقوق دریاها اعمال می‌شود، الزام می‌نماید که توسل به زور می‌بایستی تا بدانجا که محتمل است، احتراز گردد و در مواردی که توسل به زور احتراز ناپذیر است، نمی‌بایستی از شرایط و اوضاع و احوال منطقی و ضروری فراتر رود. ملاحظات بشری می‌بایستی همان‌گونه که در سایر حوزه‌های حقوق بین‌الملل اعمال می‌گردند، در حقوق دریاها به کار گرفته شوند. اصول مزبور در طول سال‌های متمادین در روند اجرای حقوق دریاها مورد استفاده قرار گرفته‌اند.» (ITLOS, PARA159)

ماهیت بین‌الدولی برخی اختلافات از جمله همان‌طور که نشان داده شد؛ قضیه نیکاراگوئه و تنگه کورفو مانع از آن نشده است که یک محکمه قضایی بین‌المللی به مانند دیوان بین‌المللی دادگستری ملاحظات اولیه بشری را مورد لحاظ قرار ندهد. این مورد اخیر با اصول کلی حقوقی بین‌المللی در ارتباط بوده و به مبانی اخلاقی حقوق بین‌الملل باز می‌گردد. این چنین ملاحظاتی از سوی نهادهای حقوق بشری بین‌المللی مورد توجه قرار گرفته‌اند. دو نظریه مشورتی که اخیراً از سوی دادگاه آمریکایی حقوق بشر صادر شده و به عنوان دو رأی مربوط به بشریت مورد اطلاق قرار می‌گیرند، یعنی رأی مشورتی شماره ۱۶ در مورد «حق به دریافت اطلاعات راجع به معاضدت کنسولی در حوزه تضمین‌های رسیدگی‌های عادلانه»^۱ و رأی مشورتی شماره ۱۸ در مورد «شرط قضایی و حقوق مهاجرین ثبت نشده»، ملاحظات بنیادین بشری را مورد توجه قرار داده‌اند. در رأی مشورتی نخست، دادگاه آمریکایی حقوق بشر حق اطلاع پیدا کردن نسبت به معاضدت کنسولی آن‌چنان که در ماده ۳۶ کنوانسیون بین‌المللی روابط کنسولی ۱۹۶۳ مندرج شده است را با فرآیندهای تشریفات مقتضی رسیدگی بر مبنای ماده هشت کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر ارتباط داده است. دادگاه این چنین استدلال نموده است؛ از آن‌جا که حق اطلاع پیدا کردن نسبت به معاضدت کنسولی از جمله اخذ وکیل در طول سال‌های متمادین تدوین و توسعه یافته است، بنابراین هر کسی که از آزادی خود محروم شده است، حق دارد تا در خارج از کشور متبوع خود به معاضدت‌های کنسولی دولت خود دسترسی داشته باشد. بر مبنای همین حق، هر شخصی می‌بایستی فوراً از سوی دولت میزبان خود این اطلاع را پیدا نماید که می‌تواند بر روی معاضدت کنسولی کشور متبوع خود حساب باز نماید. این نظر مشورتی یک نوع شناسایی قضایی ارتباطات تفکیک‌ناپذیر بین حق به اطلاع پیدا کردن از معاضدت‌های کنسولی و تضمین‌های رعایت تشریفات عادلانه قانونی رسیدگی می‌باشد (Seibert-Fohr, 2004: 71).

¹. The Right to Information on Consular Assistance in the Ambit of the Guarantees of the Due Process of Law

². Juridical Condition and the Rights of Undocumented Migrants

متعاقبا، دادگاه آمريکايی حقوق بشر در رأی مشورتی شماره ۱۸ خود اعلام نمود که دولت‌ها از اين تکليف برخوردارند تا در پرتوی اصول بنيادین و عمومی برابری و عدم تبعیض به حقوق بشر احترام گذاشته و این احترام را تضمین نمایند و این که هر گونه رفتار تبعیضی در ارتباط با حفاظت و وجود این چنین حقی از جمله حقوق کار، مسؤليت بين المللی دولت نقض کننده را فراهم می نماید. با فهم نظر مشورتی دادگاه، می توان گفت که اصل بنيادین عدم تبعیض که در قلمروی قواعد آمره بين المللی قرار گرفته است، دولت‌ها حق ندارند تا به ضرر مهاجرین تصمیم تبعیض آمیزی را اخذ نموده و از این رو، بدون در نظر گرفتن وضعیت مهاجرتی هر شخص نسبت به اخذ تصمیم از او اقدام نمایند. هم چنین بر مبنای همین نظر مشورتی، دولت‌ها نمی بایستی رعایت اصل منع تبعیض را مشروط نموده و از اعمال اصل مزبور در سیاست‌های مهاجرتی خود احتراز نمایند.

هر دوی این نظریات مشورتی دادگاه آمريکايی حقوق بشر، یک تفسیر پویا یا تکاملی حقوق بين الملل بشر را دنبال می نمایند به ویژه نظر مشورتی دوم که به ماهیت عام‌الشمول و آمره تعهدات حمایت از حقوق بشر می پردازد که از همین بعد در دکترین حقوقی بين المللی بسیار مورد استناد واقع شده اند.

نتیجه گیری

مسؤليت بين المللی دولت‌ها در قبال اعمال حق شرط مغاير با موضوع و هدف معاهدات حقوق بشری از چند جهت مهم می نماید: نخست این که اعمال جهان‌شمول یک معاهده حقوق بشری که حق شرط را پذیرا است با اعمال منسجم و هماهنگ آن معاهده که حق شرط را پذیرا نیست، در تعارض قرار می گیرد. وضعیتی که شرایط را پیچیده تر می نماید، آن است که کنوانسیون بين المللی حقوق معاهدات، هدف و موضوع معاهده را تعریف نکرده است و هیچ ضابطه‌ای را برای تعیین حق شرط مغاير با موضوع و هدف معاهدات بين المللی به ویژه معاهدات حقوق بشری که در آن‌ها نمی توان به اصل عمل متقابل استناد نمود، مشخص نکرده است.

دوم این که تفاوتی که نوع مسؤليت بين المللی دولت‌ها در قبال اعمال حق شرط مغاير با موضوع و هدف معاهدات حقوق بشری با سایر معاهدات بين المللی را مشخص می نماید، آن است که به علت اهمیت تعهدات حقوق بشری و تفاوت آن با سایر تعهدات بين المللی، مسؤليت بين المللی دولت‌ها نه تنها در مقابل دولت‌های خاص بلکه در مقابل کل جامعه بين المللی پدید می آید. مشکل اصلی که در زمینه فوق الذکر وجود دارد به یک دوگانگی گسترده تر باز می گردد، به این معنا که گفتمان جهان‌شمولی معاهدات حقوق بشری در برابر تمامیت و یکپارچگی آن معاهدات قرار می گیرد. در هر صورت، ابهامی

که در زمینه موضوع و هدف معاهدات حقوق بشری وجود دارد و اعمال ضابطه بطلان حق شرط‌هایی که با موضوع و هدف معاهدات بین‌المللی در تضاد هستند، در حال تغییر بوده تا با ضروریات معاهدات حقوق بشری منطبق باشد. به صورت یک اصل کلی، می‌توان گفت که حق شرط‌هایی که در آن، انطباق با قوانین داخلی و نه قانون اساسی یک کشور به صورت کلی شرط می‌شود، می‌بایستی به دلیل تغایر با موضوع و هدف معاهدات حقوق بشری ممنوع اعلام شوند و در صورت اعمال، موجبات مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها را فراهم نمایند. به صورت کلی، دولت‌ها از این تکلیف برخوردارند تا در پرتوی اصول بنیادین و عمومی برابری و عدم تبعیض به حقوق بشر احترام گذاشته و این احترام را تضمین نمایند و این که هرگونه رفتار تبعیضی در ارتباط با حفاظت و وجود این چنین حقی از جمله حقوق کار، مسئولیت بین‌المللی دولت نقض کننده را فراهم می‌نماید. یکی از موارد بسیار مهمی که مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها در آن مطرح می‌گردد در حوزه اعمال حق شرط در حوزه معاهدات حقوق بشری می‌شود. مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها به صورت عمده با رجوع به موضوعاتی هم‌چون مسئولیت مدنی مبتنی بر تقصیر عنوان شده است و موجب تشدید این گونه مسئولیت می‌شوند. نکته‌ای که اما مانع از آن می‌شود که بتوان مقررات معاهدات حقوق بشری بین‌المللی را بر دولت‌های اعمال کننده حق شرط به صورت کامل تحمیل نمود، حاکمیت کشورها و عنصر رضایت آن‌هاست. از سوی دیگر، تطابق حق شرط‌ها با موضوع و هدف معاهدات حقوق بشری به جای آن که یک معیار عینی باشد، یک معیار ذهنی است. بدین معنا که در عالم عینی و به‌ویژه رویه قضایی بین‌المللی از جمله آرای دیوان بین‌المللی دادگستری، هیچ مکانیسم و سازوکاری برای تطابق حق شرط با موضوع و هدف معاهدات مزبور در نظر گرفته نشده است. این در حالی است که برخی از مفاد معاهدات حقوق بشری بین‌المللی ناظر بر حقوق مسلم و مطلق بشری هستند که امکان محدودسازی آن‌ها وجود دارد.

منابع و مأخذ

فارسی:

- اسماعیل تبار، احمد (۱۳۷۸)، «حق شرط در معاهدات بین‌المللی»، فصلنامه نامه مفید، شماره ۱۸، صص ۷۴-۵۵.

- اعلائی، سیدمصطفی (۱۳۹۴)، «ابعاد مختلف حق شرط، معاهدات حقوق بشری و تحلیلی اجمالی بر حق شرط کشورهای اسلامی بر کنوانسیون منع تبعیض علیه زنان»، فصلنامه مطالعات بین‌المللی، شماره ۴۴، صص ۷۵-۹۴.
- ایرنه، پیتر و پائولی (۱۳۹۸)، «حق شرط های اسلامی به کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان، نشریه حقوق بشر، دوره ۱۴، شماره ۲، پایانی ۲۸، صص ۸۳-۱۰۸.
- بیگزاده، ابراهیم و تاور، اسماعیل (۱۳۹۶)، «سهم دیوان بین‌المللی دادگستری در تجلی مفهوم بشریت»، مجله حقوقی بین‌المللی، دوره سی و چهارم، شماره ۵۷، صص ۲۸-۵.
- تقی زاده انصاری، مصطفی و بیرانوند، فرید (۱۳۹۳)، «وجاهت حقوقی اعمال حق شرط بر اساسنامه سازمان‌های بین‌المللی»، فصلنامه تحقیقات حقوقی تطبیقی ایران و بین‌الملل، شماره ۲۳، صص ۱-۱۶.
- زمانی، سیدقاسم و فرهنگدزاد، زینب (۱۴۰۰)، اقدامات قهری یک‌جانبه آمریکا علیه ایران از منظر حقوق بین‌الملل با تأکید بر رویه شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد، فصلنامه پژوهش‌های حقوقی شهر دانش، دوره ۲۰، شماره ۴۸، صص ۵-۲۹.

انگلیسی:

- Akstineiene, Aiste (2013), **Reservations to human rights treaties related to gender issues**, Lap Lambert Academic Publishing .
- A. Marchesi (2003), **Obblighi di Condotta e Obblighi di Risultato – Contributo allo Studio degli Obblighi Internazionali**, Milano: Giuffrè
- A.A. Cançado Trindade (1983), **The Application of the Rule of Exhaustion of Local Remedies in International Law**, Cambridge: Cambridge University Press.
- A.A. Cançado Trindade (1978), “The Birth of State Responsibility and the Nature of the Local Remedies Rule”, **56 Revue de Droit international de sciences diplomatiques et politiques – Sottile**, pp. 157-188.
- B. Clark (1991), “The Vienna Convention Reservations Regime and the Convention on Discrimination against Women”, **American Journal of International Law** , Vol. 85, No. pp. 281-321.
- D. Shelton (2009), “State Practice on Reservations to Human Rights Treaties”, 1.
- E. Jiménez de Aréchaga (1968), “International Responsibility”, in **Manual of Public International Law** (ed. M. Sorensen), London/N.Y: MacMillan/St. Martin’s Press
- F.V. García Amador (1963), **Principios de Derecho Internacional que Rigen la Responsabilidad – Análisis Crítico de la Concepción Tradicional**, Madrid: Escuela de Funcionarios Internacionales.
- H. Dipla, **La responsabilité de l’État pour violation des droits de l’homme – Problèmes d’imputation** (1994), Paris, Pédone, 1994, pp. 17-32; C. Sepúlveda, **Derecho Internacional**, 13th. ed., Mexico, Ed. Porrúa, 1983, pp. 237-238.
- Hill, Daniel (2016), “ **Avoiding Obligation: Reservations to Human Rights Treaties**”, *The Journal of Conflict Resolution* , Vol. 60, No. 6 September , p. 1129.

- Human Rights Watch(2014) “Guide to Practice on Reservations to Treaties 2011”, **Commission’s Report to the General Assembly**, Vol. II, Part Two Human Rights Watch, 25th Anniversary of the Convention on the Rights of the Child. 17 November <https://www.hrw.org/news/2014/11/17/25th-anniversary-convention-rights-child>
- ICJ Reports (1951), **ICJ, Advisory Opinion on Reservations to the Convention on the Prevention and Punishment of the Crime of Genocide**, p. 23.
- ICJ Reports (1949), **ICJ, Corfu Channel case : (United Kingdom versus Albania)**, p. 22.
- -ICJ, J.M. Ruda (1975) “Reservations to Treaties”,146 RCADI, pp. 95-218.- John’Brien (2001), **International Law** , London:Routledge.
- J.M. Ruda (1975) “**Reservations to Treaties**” ,146 RCADI , pp. 95-218; D.W. Bowett, “Reservations to Non-Restricted Multilateral Treaties”, 48 BYBIL (1976-1977).
- K. Holloway (1958), **Les réservesdans les traités internationaux** , Paris, LGDJ, pp. 1-358.
- Lijnzaad,Liesbeth (2022), “ Reservations to UN Human Rights Treaties : Ratify or Ruin ?,**International Studies in Human Rights**,Vol 38.
- Mayer, A. E (1995), “Reflections on the proposed United States reservations to CEDAW: Should the constitution be an obstacle to human rights”, **Hastings Const. LQ**, 23, 727.
At:https://repository.uclawsf.edu/hastings_constitutional_law_quaterly/vol23/iss3/7
- P.-H. Imbert (1979),**Les réserves aux traités multilatéraux**, Paris: Pédone
- P.-M. Dupuy (1984), “Le fait générateur de la responsabilité internationale des États”, **188 RCADI** , pp. 50 and 25
- Seibert- Fohr(2004), “The Potentials of the Vienna Convention on the Law of Treaties with Respect to Reservations to Human Rights Treaties”,in **Reservations to Human Rights Treaties and the Vienna Convention Regime" Conflict, Harmony and Reconciliation**, 197, Martinus Nijhoff.
- **U.N., Report of the International Law Commission on the Work of Its 50th Session** (1998), General Assembly Official Records – Supplement n. 10(A/53/10), pp. 195-214 .
- United Nations (2011), “ The Guide to Practice on Reservation to Treaties”, **International Law Commission**, vol. II, Part Two.
- Wheatley,Steven (2019),“ **The Idea of International Human Rights Law**” , Oxford University Press .
- W.A. Schabas (1996), “Reservations to the Convention on the Rights of the Child”, **Human Rights Quarterly**, Vol. 18, No. 2